

اعاده دادرسی در امور کیفری

عباس زراعت*

دانشیار گروه حقوق، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

پذیرش: ۸۶/۱۰/۱۱

دریافت: ۸۶/۶/۱۳

چکیده

رأی قطعی واجد اعتبار امر مختوم است و اصل بر آن است که مطابق با واقع است؛ اما گاه این احکام از روی خطا صادر می‌شوند و عدالت نیز خوش ندارد که چنین احکامی را معتبر بداند. بنابراین، راهکاری فوق‌العاده به‌عنوان «اعاده دادرسی» برای رفع خطاها پیش‌بینی شده‌است. در اجرای هر یک از این دو قاعده باید دقت کرد و مبانی آنها را از یکدیگر باز شناخت. در این مقاله برآنیم تا ضمن آشنایی با مبانی نهاد اعاده دادرسی، مقررات داخلی را با این مبانی و نیز مقررات خارجی تطبیق دهیم تا در استفاده علمی و عملی از آن، راه بهتر را برگزینیم، بخصوص که با اختصاص ۵ ماده به این نهاد، بسیاری از مقرراتش مسکوت مانده و باید آنها را از درون قواعد و اصول استحصال کرد.

کلیدواژه‌ها: اعاده دادرسی، اعتبار امر مختوم، حکم قطعی، حکم نهایی، دیوان عالی کشور

۱- مقدمه

دعوای عمومی باید سرانجام خاتمه پیدا کند و راه عادی زوال این دعوا، صدور رأی قطعی^۱ و نهایی^۲ است. چنین رأیی اعتبار امر مختوم^۳ را دارد و بیانگر قاعده‌ای است که مفاد آن را مطابق با واقعیت می‌داند^۴ بنابراین، سندی رسمی است که نباید اجرای آن را به عهده تعویق

E-mail: zeraat@kashanu.ac.ir

* نویسنده مسؤول مقاله:

1. Sentence final- jugement definitif
2. Jugement en dernier ressort
3. Jugement passé en force de chose jugée
4. ce qui ete jugée doit etre tenu pour venity



عباس زراعت _____ اعاده دادرسی در امور کیفری

قرار داد تا حاصل کار دادرسی و دادگاهها بی نتیجه بماند. اما گاهی پس از صدور این رأی، دلیلی پیدا می‌شود که حکایت از بیگناهی محکوم علیه دارد. پیدا است که اجرای چنین رأی، پسندیده نیست، پس چه باید کرد؟ نظم و قانونگرایی اقتضا می‌کند که حکم نهایی اجرا شود تا تزلزلی در احکام قضایی به وجود نیاید و آنکه در نبردی طولانی حاکم شده‌است با خیالی آسوده و برای همیشه خود را فاتح میدان بداند؛ اما عدالت و انصاف، پاسخ دیگری می‌دهد و آن، دادن فرصتی دیگر به محکوم‌علیه است تا بیگناهی خود را اثبات کند و نباید در اعتبار دادن به امر مختوم، اغراق بی‌رویه کرد تا جایی که انسان بیگناهی به فلک تنبیه سپرده شود و اعتماد وی و خانواده و دوستانش را به عدالت سلب کند [۱، ص ۶۶۵]. قانونگذاران نیز با عدالت همسو شده، نهاد «اعاده دادرسی» را به صورت استثنایی پیش‌بینی کرده‌اند تا حقیقت واقعی بر حقیقت شکلی و ظاهری و قضایی غلبه پیدا کند. تردید نیست که هدف اصلاح خطای قضایی که زیربنای مشروعیت نهاد اعاده دادرسی است در مقام تعارض، قویتر از اعتبار امر مختوم است، به‌گونه‌ای که اعتبار امر مختوم، اطلاق خود را از دست می‌دهد و مقید به صحت امر مختوم می‌شود؛ یعنی حکم قطعی، زمانی اعتبار امر مختوم را دارد که صحیح باشد [۲، ص ۹۰۹]. زیرا معتبر دانستن تصمیم اشتباه، بی‌احترامی به عدالت است و اتفاقاً اجازه اصلاح چنین تصمیمی، اعتبار بخشیدن به آرای قضایی است [۳، ص ۴۴۱]. با اعاده دادرسی، از محکومیت اشخاص بیگناه جلوگیری شده، اعتماد مردم به دستگاه قضایی فزونی می‌یابد و احساسات عمومی برای درخواست تحقق عدالت، اطمینان پیدا می‌کند [۴، ص ۹]. قانونگذار ما نیز همین راه را برگزیده و موادی از قانون آیین دادرسی را به موضوع اعاده دادرسی اختصاص داده‌است. اعاده دادرسی در حقوق رم، نهادی شناخته‌شده بود و در آن زمان امپراتور می‌توانست احکامی را که به اشتباه از سوی قضات صادر گردیده بود نقض کند، حتی اگر راه عادی برای نقض آن وجود نداشت [۵، ص ۱۲۴]. در قوانین قدیم فرانسه، یعنی قوانین مربوط به سالهای ۱۶۷۰ تا زمان انقلاب فرانسه، مقررات اعاده دادرسی مانند استیناف بود و از نظر نوع جرم و زمان درخواست، محدودیتی نداشت و پادشاه به عنوان منتهی بر محکوم‌علیه، آن را می‌پذیرفت؛ اما قوانین انقلابی این نهاد را حذف کردند، با این استدلال که شفاهی شدن دادرسی و اصلاح نظام دادرسی، احتمال خطای قضایی را از بین می‌برد. با این حال، قانونگذار به‌زودی متوجه خطای خود شد و قانون تحقیقات جنایی سال ۱۸۰۷ در مواد ۴۴۳

فصلنامه مدرس علوم انسانی ————— دوره ۱۱، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶

تا ۴۴۷، سه مورد را برای اعاده دادرسی پذیرفت و در قوانین سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۹۵ موارد دیگری هم اضافه شد؛ اما راه میانه‌ای نسبت به افراط قبل از انقلاب و تفریط بعد از آن در پیش گرفته شد و این نهاد استثنایی، الگوی قوانین داخلی کشورهای دیگر از جمله قانون کشور ما شد. اعاده دادرسی، در حقوق ایران نیز همچون سیستمهای حقوقی دیگر، یک راه استثنایی است که هدف آن بازبینی مجدد دعوائی است که یک مرتبه مورد رسیدگی قرار گرفته و رأی قطعی در مورد آن صادر شده است و دیگر هیچ راه عادی برای شکایت از آن وجود ندارد و گشودن این راه برای اصلاح خطاهای قضایی قبلی است که دلایل متقنی بر بیگناهی محکوم علیه وجود دارد [۶، ص ۵۶۲]. مواد ۲۷۲ تا ۲۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ بیانگر مقررات اعاده دادرسی نسبت به احکام کیفری است و جهات مذکور در ماده ۲۷۲ تصریح دارند که حکم موضوع درخواست اعاده دادرسی باید مبتنی بر محکومیت باشد و اطلاق بند چهارم این ماده را باید با قیود بندهای دیگر مقید کرد و همان گونه که توضیح خواهیم داد نهاد اعاده دادرسی در تمام نظامهای حقوقی به مصلحت متهم وضع گردیده است بنابراین نباید نتیجه این نهاد به ضرر متهم تمام شود و حکم برائت متهم در هر حال، اعتبار امر مختوم را دارد، هر چند اشتباهی در آن رخ داده باشد. بنابراین، اعاده دادرسی فقط در مورد احکام کیفری قطعی محکومیت به مجازات، تجویز می شود، آن هم در چارچوبی که قانون تعیین کرده است. این مقاله، بررسی جهات اعاده دادرسی از احکام کیفری و شکل اجرا و آثار آن را بر عهده دارد، با تأکید بر موضوعاتی که کمتر مورد تحقیق قرار گرفته اند و سعی خواهیم کرد در حد توان مقایسه‌ای هم با قوانین خارجی انجام دهیم تا نقایص مقررات داخلی را بهتر بشناسیم.

۲- شرایط موضوع اعاده دادرسی

ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸، هفت مورد را به صورت حصری به عنوان جهات اعاده دادرسی کیفری بیان کرده است و مواد بعدی هم مربوط به دادرسی راجع به آن است و برخی از شرایطی که در این مواد بیان شده است، عمومیت داشته و برخی راجع به جهت خاصی است و عمده این شرایط راجع به موضوع اعاده دادرسی است که باید آنها را شرایط عمومی تلقی کرد.



۲-۱- شرایط مربوط به احکام

اول) موضوع اعاده دادرسی باید حکم باشد و منظور از حکم، تصمیمی است که دادگاه صلاحیتدار برای فیصله دادن به دعوی کیفری اتخاذ می‌کند و ماده ۲۷۲ یادشده، آنها را با عبارت « احکام قطعی دادگاهها». توصیف کرده‌است. بنابراین، چند شرط در مورد احکام قابل اعاده دادرسی، درخور توجه است:

اولاً قرار، قابل اعاده دادرسی نیست و تفاوت قرار و حکم در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی چنین توصیف شده است: «چنانچه رأی دادگاه به ماهیت دعوا و قاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت، قرار نامیده می‌شود». قرار گاهی مربوط به مسائل فرعی است، مانند قرار عدم صلاحیت و گاهی موقت است، مانند قرار تأمین کیفری که برای تحت کنترل قرار دادن متهم اتخاذ می‌شود و گاهی اعدادی است، مانند قرار معاینه محل؛ اما قرارهایی که در اینجا مورد نظر ما است و برخی قوانین، آن را قابل درخواست اعاده دادرسی می‌دانند قرار نهایی است. قرار نهایی در نتیجه همانند حکم برائت است و بنابراین، همان‌گونه که حکم برائت قابل درخواست اعاده دادرسی نیست، قرار منع تعقیب یا قرار موقوفی تعقیب نیز همین حکم را دارد. اگر قرار های یادشده قابل اعاده دادرسی باشند نتیجه آن به ضرر متهم خواهد بود، حال آنکه متهم نباید در اثر اعاده دادرسی، وضعیت بدتری نسبت به قبل پیدا کند. بسیاری از قوانین موضوعه که قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب را قابل فرجامخواهی می‌دانند، آن را قابل درخواست اعاده دادرسی ندانسته‌اند [۷، ص ۵۴۲]؛ هرچند مشروعیت بخشیدن به رأیی که مخدوش است با قواعد حقوقی و روح عدالت سازگار نیست و از همین رو انتقاد حقوقدانان را برانگیخته است [۸، ص ۹۸۸].

ثانیاً مرجع صادرکننده حکم باید دادگاه باشد. بنابراین، قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب که از سوی دادسرا صادر می‌گردد از شمول بحث ما خارج است. ثالثاً موضوع حکم باید دعوی کیفری باشد. بنابراین، ضرورتی ندارد که دادگاه صادرکننده حکم، دادگاه حقوقی باشد یا کیفری و اگر دادگاه کیفری راجع به دعوی حقوقی که ضمن دعوی عمومی مطرح شده حکم صادر کند مشمول مقررات اعاده دادرسی کیفری

نخواهد بود، هرچند ممکن است با حصول شرایط قانونی، قابل اعاده دادرسی مدنی باشد. در مورد تجدیدنظرخواهی قاعده‌ای وجود دارد که رأی کیفری و مدنی را از جهت قابلیت تجدیدنظرخواهی و صلاحیت مرجع رسیدگی تابع یکدیگر می‌داند^۱: اما این قاعده در مورد اعاده دادرسی وجود ندارد.

رابعاً فرقی نمی‌کند که حکم از دادگاه بدوی صادر شده یا دادگاه تجدیدنظر آن را صادر کرده باشد.

خامساً حکم باید قطعی باشد، یعنی به صورت نهایی اعلام کند که متهم، گناهکار است [ص ۹، ص ۵۶۲]. سادساً دادگاه صادرکننده حکم باید دادگاه عمومی یا انقلاب یا کیفری استان یا دادگاه تجدیدنظر باشد؛ زیرا دادگاههای نظامی تابع مقررات دیگری هستند. دادرسی دادگاههای ویژه روحانیت نیز در اصلاحات سال ۱۳۸۴ بر اساس مقررات عمومی دادرسی کیفری مقرر گردید و ماده ۵۱ این قانون، مرجع رسیدگی به تقاضای اعاده دادرسی را دادگاه تجدیدنظر ویژه روحانیت قرار داده است که دادستان منصوب نیز می‌تواند در جلسه رسیدگی حضور پیدا کرده، اظهار نظر کند.

تفاوتی ندارد که مجازات موضوع حکم مجازات شدید باشد یا خفیف. این استنباط از اطلاق الفاظ قانون به دست می‌آید، زیرا قانونگذار ما تفکیکی از این جهت قائل نشده است، بر خلاف قوانین خارجی که به صراحت این موضوع را بیان کرده‌اند و تنها احکام راجع به مجازاتهای شدید را قابل درخواست اعاده دادرسی می‌دانند، زیرا در مواردی که شخصی به مجازات خلافی محکوم می‌شود گرچه خطایی هم در دادرسی رخ داده باشد، اما در اینجا مصلحت نظم قضایی و ثبات احکام کیفری بر مصلحت متهم برتری دارد. ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه با توجه به همین موضوع اعاده دادرسی نسبت به کلیه محکومیت‌های جنایی و جنحه‌ای را پذیرفته است و در نتیجه نمی‌توان نسبت به احکام متضمن مجازات خلافی درخواست اعاده دادرسی کرد^۲. در مورد تجدیدنظرخواهی از احکام مربوط به مواد مخدر، مقررات خاصی در قانون مبارزه با مواد مخدر بیان شده است، اما تصریحی

۱. ماده ۳۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری

2. La revision peut etre demandee quelle que soit a jridiction qui ait statue au benefice de toute personne reconnue auteur d'un crime ou d' un delit



در مورد اعاده دادرسی وجود ندارد. بنابراین، به نظر می‌آید که این احکام نیز تابع مقررات مربوط به اعاده دادرسی هستند.

دوم) موضوع حکم، محکومیت باشد. قوانین موضوعه و حقوقدانان در مورد اینکه فقط احکام محکومیت، قابل اعاده دادرسی هستند یا نسبت به احکام برائت نیز می‌توان درخواست اعاده دادرسی کرد، در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. گروه نخست که اکثریت را تشکیل می‌دهد (مانند قانون فرانسه، بلژیک، ایتالیا، اسپانیا، مصر و سوریه) چنین استدلال می‌کنند که نهاد اعاده دادرسی برای مصلحت متهم، تشریح شده و بنابراین، نقض حکم برائت وی بر ضرر او است و با علت وضع اعاده دادرسی مغایرت دارد و از طرفی، متهم باید از حالت سردرگمی و تردید خارج شود و اگر حکم برائت وی قابل اعاده دادرسی باشد همواره در اضطراب و نگرانی به سرخواهد برد؛ مضافاً اینکه احساسات عدالت آن‌گونه که از محکومیت بیگناهی متأثر می‌گردد نسبت به برائت یک گناهکار متأثر نمی‌شود [۱۰، ص ۶۶۶]. اما گروه دوم (مانند آلمان، نروژ و پرتغال) چنین استدلال می‌کنند که اعاده دادرسی برای رفع خطاهای کیفری و منطبق کردن احکام قضایی با واقعیت است. بنابراین، تفاوتی ندارد که نتیجه اعاده دادرسی به نفع متهم باشد یا به ضرر وی؛ زیرا مصلحت جامعه که همان صحت آرای قضایی است بر مصلحت متهم تقدم دارد. ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ بر این شرط تصریح ندارد، اما جهات اعاده دادرسی که به صورت حضری بیان شده نشان می‌دهد که قانونگذار ما نیز به گروه نخست پیوسته است؛ زیرا شش مورد از این موارد به صراحت سخن از محکومیت به میان آورده‌اند و تنها بند چهارم این ماده به صورت مطلق بیان شده است که اطلاق آن با توجه به قرینه‌هایی که وجود دارد مقید به حکم محکومیت می‌شود و از جمله قرینه‌های مورد اشاره، سابقه وضع این مقررات در قانون فرانسه است که قانونگذار ما نیز از آن اقتباس کرده است. نیز در بند اول ماده ۲۷۳ فقط سخن از محکوم علیه به میان آمده و مواد بعدی هم بر این قید دلالت دارند، از جمله ماده ۲۷۶ که سخن از محکوم علیه به میان آورده است. این دو گروه در مورد امکان یا عدم امکان اعاده دادرسی نسبت به حکم محکومیت به اقدامات تأمینی سخنی نگفته‌اند، اما قواعد حقوقی اقتضا می‌کند که اعاده دادرسی نسبت به آنها جایز باشد؛ زیرا تحمیل این اقدامات بر شخص بیگناه مخالف با انصاف و عدالت است [۱۱، ص ۴۴۶]، هر چند گروهی از حقوقدانان به صراحت، احکام محکومیت به اقدامات تأمینی را قابل

درخواست اعاده دادرسی نمی‌دانند [۱۲، ص ۱۰۳۷]. این تردید در مورد قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیبی که از دادگاه صادر می‌شود نیز وجود دارد؛ اما در اینجا به شکل قاطعتری می‌توان حکم به عدم امکان اعاده دادرسی داد، زیرا هم مشمول عنوان «حکم» نیست و هم نتیجه آن، همان نتیجه حکم برائت است.

همان‌گونه که در صدر ماده ۲۷۲ تصریح شده است، حکم قطعی کیفری قابل اعاده دادرسی است: «... اعم از اینکه حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نشده باشد». دلیل این حکم آن است که اجرای حکم کیفری یکی از آثار آن است و آثار دیگری هم وجود دارد که نقض حکم، سبب رفع آن آثار می‌شود. بنابراین، اعاده دادرسی نسبت به حکم نقض شده نیز بی اثر نیست. همین حکم در موردی نیز جاری می‌شود که یکی از عوامل سقوط مجازات، مانع اجرای آن شود، مانند اینکه محکوم علیه مورد عفو قرار گیرد، زیرا در این موارد، حکم محکومیت باقی است و فقط اجرا نمی‌شود؛ اما اگر حکم زائل گردد طبیعی است که اعاده دادرسی نسبت به آن مفهومی نخواهد داشت، زیرا زوال امر معدوم، ممکن نیست. با توجه به آنچه گفته شد اعاده دادرسی نسبت به حکم معلق نیز امکان دارد، زیرا چنین حکمی هم به اعتبار خود باقی است و فقط اجرای آن معلق شده است [۱۳، ص ۸۸۰]. تردید در مورد شخصی که اعاده اعتبار تحصیل کرده است بسیار جدی می‌نماید، زیرا اعاده اعتبار، حکم را بی اثر می‌سازد. در عین حال به موجب رأی که از دیوان عالی کشور فرانسه صادر شده است، گرایش به سوی امکان اعاده دادرسی دیده می‌شود، با این استدلال که اعاده اعتبار، نظر به آینده دارد، اما اعاده دادرسی نظر به گذشته و آینده دارد. پس در اینجا هم می‌توان نفعی را بر اعاده دادرسی مترتب ساخت [۱۴، ص ۳۰۶].

سوم) حکم، قطعی باشد. منظور از حکم قطعی، حکمی است که راه اعتراض به طریق عادی نسبت به آن وجود نداشته باشد؛ زیرا اعاده دادرسی یک راه فوق‌العاده است و تا راه عادی گشوده باشد نوبت به راه فوق‌العاده نمی‌رسد. این ویژگی گاهی بدین صورت است که حکم، اساساً قطعی و نهایی است و گاهی به خاطر آن است در مهلت مقرر نسبت به آن تجدیدنظرخواهی نشده است و گاهی به این خاطر است که راههای عادی طی شده و به نتیجه نرسیده است [۱۵، ص ۸۰۵]. با وجود این، تفاوتی ندارد که حکم از دادگاه بدوی صادر شده



باشد یا از دادگاه تجدیدنظر و یا دیوان عالی کشور؛ زیرا آنچه در اینجا اهمیت دارد قطعیت حکم است.

۲-۲- جهات اعاده دادرسی

اعاده دادرسی یک راه استثنایی و فوق‌العاده برای شکایت از احکام است. بنابراین، طبیعی است که باید از این راه به صورت محدود و در چارچوب مصرحات قانونی استفاده شود. قانونگذار، این جهات را در ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ بیان کرده است. مروری بر این جهات نشان می‌دهد که همه آنها را می‌توان در یک جهت خلاصه کرد و آن، پیداشدن دلیل جدید بر خطای حکم مورد اعتراض است و البته دلیل جدید، تابع شرایطی است که جهات اعاده دادرسی را از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ اما ماهیت همه آنها یکسان است. دلیل جدید، دلیلی است که در وقت دادرسی و صدور حکم، مجهول بوده است [۱۶، ص ۹۹۶] و بر همین اساس، قانونگذار با وضع یک جهت عام در بند ۵ ماده ۲۷۲ عملاً جهات دیگر را از حصری بودن خارج ساخته است. اکثر قوانین خارجی به پیروی از قانون فرانسه، جهات اعاده دادرسی را منحصر در چهار جهت کرده‌اند، یعنی همان چهار جهتی که در بندهای ۴، ۳، ۲، ۱ و ۵ ماده ۲۷۲ قانون ایران بیان شده؛ اما قانونگذار ما سه جهت دیگر را به آنها افزوده است، همچنان‌که در برخی قوانین مانند ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری عراق، هفت جهت بیان گردیده است [۱۷، ص ۱۸۷]. افزودن این جهات با این توجیه صورت گرفته که جهات اعاده دادرسی باید دقیقاً مشخص گردد تا موجب استفاده بی‌رویه از آنها نشود. اما پیش‌بینی برخی جهات مبهم، مخصوصاً جهاتی که ارتباط چندانی با اعاده دادرسی ندارند و موجب نقض اصل استثنایی بودن جهات دادرسی می‌شوند، محل نقد و ایراد جدی است که در محل خود به آن اشاره می‌کنیم. جهات اعاده دادرسی به ترتیب قانونی در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اول) نخستین بند ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، یکی از جهات اعاده دادرسی را چنین بیان کرده است: «در صورتی که کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شده لکن زنده بودن شخص در آن زمان محرز شود و یا ثابت شود که در حال حیات است...». این جهت در اکثر قوانین پیش‌بینی شده است، از جمله در بند اول ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه که آن را چنین بیان کرده است: «بعد از یک محکومیت برای قتل، مدارک مناسبی ارائه

گردد که نشان دهد شخصی که ادعای قتل وی شده زنده است». این مورد به ندرت اتفاق می‌افتد و نمونه‌ای که برای آن می‌توان بیان کرد آن است که جسد شخصی پیدا شود و گمان کنند که مربوط به شخص خاصی است و آن شخص بعداً زنده یافت شود یا جسد شخصی که مفقود گردیده، یافت نشده و حکم به قتل وی توسط شخص خاصی داده شود و بعداً زنده یافت شود. همچنین ممکن است اسنادی یافت شود که متوفی بعد از تاریخ اعلام شده برای وقوع جرم، آن را امضا کرده باشد. احراز زنده بودن شخصی که ادعای قتل وی شده، بیانگر آن است که شخص بیگناهی محکوم گردیده و عدالت هرگز چنین ستمی را بر نمی‌تابد. واژه «قتل» در اینجا اطلاق دارد و شامل قتل عمد و غیر عمد می‌شود، اما شامل مواردی همچون شروع در قتل یا ایراد ضرب و جرح نمی‌شود، مگر اینکه شروع به قتل یا ضرب و جرحی باشد که منتهی به فوت گردیده است [۱۸، ص ۴۷۵]. به موجب ظاهر قانون ضرورتی ندارد شخصی که ادعای قتل وی شده در زمان درخواست اعاده دادرسی نیز زنده باشد، بلکه کافی است ثابت شود که در لحظه ارتکاب جرم، زنده بوده است. ممکن است محکوم علیه ثابت کند شخصی که ادعای قتل وی شده در زمانی مقدم بر زمان ادعای قتل، فوت کرده است، اما این مورد، مشمول بند اول نخواهد بود، بلکه مشمول بند پنجم است که واقعه‌ای جدید حادث می‌شود.

دوم) بند دوم ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. جهتی دیگر از جهات اعاده دادرسی را چنین بیان می‌کند: «در صورتی که چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب جرم به گونه‌ای است که نمی‌تواند بیش از یک مرتکب داشته باشد». چنین محکومیتی از آن جهت موجب اعاده دادرسی می‌شود که اشتباه بودن حکم را نشان می‌دهد و در حقیقت می‌توان آن را یکی از مصادیق پیدا شدن دلیل جدید دانست و به همین دلیل است که در قوانین خارجی به صورت خاص بیان نشده است. ظاهر این عبارت، صورتی را بیان می‌کند که چند نفر در یک حکم، محکوم به ارتکاب یک جرم شده‌اند، اما صورتی را نیز می‌توان تصور کرد که یک نفر در پرونده‌ای محکوم به ارتکاب جرمی شود و شخص دیگری در پرونده دیگری محکوم به ارتکاب همان جرم گردد، در حالی که ارتکاب جرم از سوی دو نفر غیر ممکن باشد؛ اما این مورد را باید مشمول جهت بعدی دانست. اگر حکمی که علیه یکی از متهمان صادر شده از راه عادی قابل اعتراض باشد قابلیت درخواست اعاده دادرسی نخواهد داشت، اما حکم دیگر که نهایی شده است اصولاً باید چنین قابلیت داشته باشد. گرچه در اینجا تصریح نشده، اما به

صورت ضمنی می‌توان این شرط را نیز به دست آورد که محکومیت چند نفر در صورتی موجب اعاده دادرسی است که نتیجه دادرسی منتهی به محکومیت یک نفر و برائت دیگران شود؛ اما این احتمال نیز وجود دارد که همه محکومان برائت پیدا کنند، هرچند احتمالی ضعیف است [۱۹، ص ۱۲۹۹]. عبارت «چند نفر» مفهوم مخالف ندارد و بنابراین ممکن است دو نفر، محکوم به ارتکاب جرمی شده باشند که فقط ارتکاب آن از سوی یک نفر امکان دارد. ظاهراً بند دوم ماده ۲۷۲ حالتی را بیان می‌کند که ارتکاب جرم از سوی چند نفر به شکل مباشرت و شرکت باشد. بنابراین، اگر یک نفر به‌عنوان مباشرت و دیگری به‌عنوان معاونت، محکوم شده باشد مشمول این بند نمی‌گردد، مگر اینکه به استناد جهات دیگر بتوان درخواست اعاده دادرسی کرد. وحدت جرم نیز شرط دیگری است که به صورت ضمنی از این بند استفاده می‌شود.

سوم) بند سوم ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. یکی دیگر از جهات اعاده دادرسی را چنین بیان کرده‌است: «در صورتی که شخصی به علت انتساب جرمی محکومیت یافته و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی دیگر به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به‌طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم صادره، بیگناهی یکی از آن دو نفر محکوم احراز شود». ممکن است از ظاهر این عبارت چنین استنباط شود که شرط اعاده دادرسی آن است که دو نفر محکوم شده باشند، اما عدد در اینجا هم مفهوم ندارد و ممکن است در هریک از پرونده‌ها چند نفر محکوم شده باشند. بند دوم ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه این جهت را بدین شکل بیان کرده‌است: «بعد از محکومیت برای جنایت یا جنحه، یک قرار یا حکم جدیدی برای همان عمل که از سوی متهم یا محکوم علیه دیگری ارتکاب یافته‌است صادر شود و اینکه هر دو حکم محکومیت با هم قابل جمع نباشد و تضاد آنها بیگناهی یکی از دو محکوم علیه را ثابت کند». نتیجه اعاده دادرسی باید برائت یکی از محکومان و محکومیت دیگری باشد و معمولاً شخصی برائت می‌یابد که درخواست اعاده دادرسی می‌کند، اما این احتمال هم وجود دارد که شخصی برائت حاصل کند که درخواست اعاده دادرسی نداشته‌است. این جهت دارای شرایطی است: اولاً هر دو حکم باید به مرحله قطعیت رسیده باشد؛ زیرا تا زمانی که راه عادی برای اعتراض به یکی از احکام باز باشد نوبت به اعاده دادرسی نمی‌رسد، اما تفاوتی ندارد که دو حکم از دو دادگاه عمومی یا یک دادگاه عمومی و یک دادگاه

اختصاصی صادر شده باشد، هرچند تضاد و تعارض دو حکم، شرط ضروری آن است. بنابراین، اگر بعد از صدور حکم به محکومیت شخصی، شخص دیگری اعتراف به ارتکاب آن جرم کند، اما دعوی به جریان نیفتد یا اگر به جریان افتاده باشد منتهی به صدور حکم نگردد مشمول این جهت نخواهد بود. همین‌طور است اگر دو نفر به موجب یک حکم محکوم شده باشند، به‌گونه‌ای که مفاد این حکم در مورد دو نفر با هم تعارض داشته باشد؛ اما عبارت «مرجع قضایی دیگر» ابهام دارد، زیرا توجیهی وجود ندارد که بر اساس ظاهر ماده، هر دو حکم از دو دادگاه صادر شده باشد، بلکه ممکن است یک شعبه دادگاه دو حکم متعارض صادر کرده باشد. بنابراین، ظاهر ماده را باید حمل بر مورد غالب کرد [۲۰، ص ۲۳۵]. **ثانیاً** محکوم‌علیه در هر دو حکم باید هیچ ارتباطی با هم نداشته باشند، مانند اینکه شریک در جرم باشند. **ثالثاً** موضوع هر دو حکم، واقعه واحدی باشد و منظور از وحدت دو حکم، وحدت واقعی و مادی است، نه وحدت حکمی. بنابراین، اگر دو حکم به واقعه واحدی، دو وصف قانونی متفاوت بدهند تأثیری نخواهد داشت؛ مانند اینکه عملی در یک حکم به‌عنوان سرقت و در حکم دیگری به‌عنوان خیانت در امانت مطرح شده باشد. **رابعاً** هر دو حکم، تعارض داشته باشند به‌گونه‌ای که نتوان میان آنها جمع کرد. **خامساً** باید هر دو حکم مبنی بر محکومیت باشد. بنابراین، اگر یک حکم دائر بر محکومیت و دیگری مبنی بر برائت باشد از موجبات اعاده دادرسی نخواهد بود، هرچند با یکدیگر تعارض داشته باشند. ممکن است دو حکم، حکایت از بیگناهی هر دو نفر محکوم داشته باشند و این مورد گرچه مشمول ظاهر قانون نیست، اما علت تأسیس نهاد اعاده دادرسی اقتضا می‌کند که بتوان نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی کرد؛ هرچند زیر عنوان یکی از جهات دیگر باشد. **سادساً** محکوم‌علیه در دو حکم باید دو شخص جداگانه باشند. بنابراین، اگر شخصی به موجب یک حکم، برائت جوید و به موجب حکم دیگر محکوم شود و این دو حکم تعارض داشته باشند مشمول این جهت نخواهد بود.

چهارم) بند ۴ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. چهارمین جهت اعاده دادرسی را چنین بیان می‌کند: «جعلی بودن اسناد یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان که مبنای حکم صادرشده بوده است ثابت گردد». بند سوم ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه نیز این جهت را چنین بیان می‌کند: «یکی از شاهدان استماع شده، بعد از حکم به‌خاطر شهادت دروغین علیه متهم یا محکوم‌علیه، تحت تعقیب قرار گرفته و محکوم شود». در قانون فرانسه بر خلاف قانون ما به

جهت «جعلی بودن اسناد» اشاره‌ای نشده و ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصر، جهت «خلاف واقع بودن نظریه کارشناسی» را هم بیان کرده و این سه مورد، یکسان هستند و بهتر است همه آنها از جهات اعاده دادرسی به حساب آیند؛ زیرا تمایز آنها توجیهی ندارد، به‌ویژه که در دادرسیهای کیفری اصل «آزادی ادله» حاکم است و دادرس می‌تواند از مجموع دلایل و قرائن یا پاره‌ای از آنها قناعت وجدان پیدا کند و معمولاً دلیلی بر دلیل دیگر برتری ندارد؛ زیرا ادله، موضوعیت ندارند تا بتوان سند یا شهادت را از میان آنها انتخاب کرد و اگر دلیل باطل دیگری مبنای رأی قرار گرفته بود نتوان حکم آن را از طریق اعاده دادرسی ابطال کرد. در قانون فرانسه تصریح شده که احراز کذب شهادت باید بعد از صدور حکم قطعی باشد و این شرط گرچه در قانون ما بیان نشده، اما باید آن را ضروری دانست؛ زیرا چنانچه کذب شهادت قبل از صدور حکم، معلوم باشد می‌توان با اثبات آن از صدور حکم قطعی جلوگیری کرد [۲۱، ص ۱۹]. همچنین وجود این شرط را باید ضروری دانست که کذب شهادت باید با حکم قطعی ثابت شده باشد. بنابراین، صرف اقرار شاهد به کذب شهادت و نیز عدم منتهی شدن تعقیب وی به صدور حکم قطعی از موجبات اعاده دادرسی نخواهد بود، زیرا عبارت «ثابت گردد» ظهور در چنین معنایی دارد. عبارت «که مبنای حکم صادر شده بوده است» متضمن این شرط است که شهادت کذب^۱ باید شرایط قانونی را داشته و در صدور حکم تأثیر داشته باشد. بنابراین، اگر دلایل دیگری هم وجود داشته و شهادت شهود به‌عنوان مزید اطلاع استماع گردیده باشد از موجبات اعاده دادرسی نخواهد بود.

پنجم) جهت پنجم از جهات اعاده دادرسی که در بند ۵ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. آمده بدین شرح است: «در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بیگناهی محکوم‌علیه باشد». بند ۴ ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، این جهت را بدین صورت بیان کرده است: «بعد از یک محکومیت، واقعه جدید یا عامل ناشناخته قضایی مربوط به دادرسی آشکار گردد یا فاش شود که قابلیت آن را دارد که تردیدی نسبت به مجرم بودن محکوم علیه به وجود آورد». این جهت بسیار عام و کلی است به‌گونه‌ای که بقیه جهات را هم در بر می‌گیرد و بیشترین موارد اعاده دادرسی مربوط به همین جهت است. مبنای تمام جهات اعاده دادرسی، کشف

1. faux témoignage

مسأله جدیدی است که در زمان دادرسی معلوم نبوده است و اگر تصریحی به سایر جهات حصری نمی‌شد، استناد به همین جهت کافی بود و گویی سایر جهات، نمونه‌هایی از این جهت عام هستند. وسعت و شمول این جهت ممکن است این نگرانی را در پی داشته باشد که استثنایی بودن جهات اعاده دادرسی، تبدیل به قاعده شده و موجب وهن احکام دادگاهها شود. بنابراین در استفاده از آنها باید دقت فراوان کرد و شرایط قانونی را مورد توجه قرار داد. منظور از «واقع و دلایل جدید» روشن نیست. واقعه، ظهور در واقعه مادی^۱ دارد، مانند اینکه مالی که ادعای سرقت آن شده است، در تصرف مالک یافت شود؛ اما در مورد اموری که با حس درک نمی‌شوند، مانند اینکه احراز گردد متهم در موقع ارتکاب جرم، مجنون بوده است یا در مورد امور علمی تردید شده است، مانند اینکه شخصی به اتهام مسموم کردن دیگری با یک دارو، تحت تعقیب قرار گرفته و محکوم شود، اما پیشرفت علم ثابت کند که امکان قتل مجنی‌علیه از طریق مسمومیت با آن دارو وجود نداشته است. به نظر می‌رسد در این موارد هم باید حکم به جواز اعاده دادرسی کرد، زیرا حادثه و دلیل جدید محسوب می‌شوند که حکایت از بی‌اعتباری حکم قبلی دارند. البته نظریه علمی جدید یا دلیلی که عنصری معنوی را اثبات می‌کند باید به درجه‌ای از قطعیت و یقین باشد که راه را بر هرگونه ابهام و تردید مسدود کند. این شرط در مورد همه موارد اعاده دادرسی ادعا شده و گفته شده است که دلیل یا حادثه جدید باید در حدی از یقین باشد که دادرس را بر بی‌اعتباری حکم قبلی متقاعد سازد و صرف تردید و شک کفایت نمی‌کند. اما نظریه مخالفی هم وجود دارد که شک و تردید را باید به نفع متهم تفسیر کرد و همین که تردیدی نسبت به بی‌اعتباری حکم قبلی به وجود آید برای پذیرش درخواست اعاده دادرسی کفایت می‌کند. دیدگاه نخست با استثنایی بودن اعاده دادرسی سازگار است، اما عدالت، نظریه دوم را می‌پسندد و احتیاط در امور کیفری هم همین اقتضا را دارد.

ششم) بند ۶ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. ششمین جهت اعاده دادرسی را این‌گونه بیان کرده است: «در صورتی که به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد». این جهت، نامفهوم است و از ظاهر قانون چنین استنباط می‌شود که قاضی در تطبیق موضوع با قانون دچار اشتباه گردیده باشد؛ اما این بیان با هدف اعاده دادرسی منافات دارد و موجب توسعه

1. un fait materiel

در استفاده از یک نهاد استثنایی می‌گردد، زیرا اعاده دادرسی در صدد برطرف کردن خطاهایی است که مربوط به وقایع مادی است. بنابراین، بهتر است این عبارت را منحصر به اشتباه قاضی در وقایع مادی کنیم، هرچند ظاهر قانون چنین استنباطی را بر نمی‌تابد. بر همین اساس است که این جهت و جهت بعدی در قوانین خارجی به‌ندرت پیش‌بینی شده‌است. عبارت «دلایل جدید» هم موسع است که فقط منحصر به ادله سنتی و مرسوم مانند سند و سوگند نیست، بلکه هر امری را که قابلیت اثبات داشته باشد فرامی‌گیرد، مانند اینکه پس از صدور حکم به مجازات سرقت، به هر دلیل معلوم گردد که محکوم‌علیه مالک مال موضوع سرقت بوده‌است.

همان‌گونه که دیدیم قانونگذار فرانسوی واقعه یا دلیل جدید را مقید به معلوم نبودن آن در زمان دادرسی کرده‌است، اما در قانون ما چنین صراحتی دیده نمی‌شود و عدم صراحت قانونی را نباید حمل بر بی‌اعتباری آن در حقوق داخلی کنیم، زیرا نه تنها علت وضع اعاده دادرسی و منطبق حقوقی چنین اقتضایی دارد، بلکه از ظاهر قانون هم می‌توان اماره‌هایی برای آن پیدا کرد. عبارت «حادث یا ظاهر شود» متضمن چنین معنایی است؛ زیرا حادث شدن به معنای پیدایش جدید است و ظاهر شدن هم به معنای آشکار گردیدن امر مجهول و ناشناخته. پس بهتر است دلیل و واقعه جدید را مقید به مخفی بودن آن در زمان دادرسی کنیم، اما تردیدی که در اینجا وجود دارد آن است که جهل دادگاه مورد نظر است یا جهل متهم یا هر دو؟ به نظر باید جهل دادگاه را مورد توجه قرارداد، یعنی اگر متهم نسبت به دلیلی آگاهی داشته باشد اما آن را اظهار نکند و دادگاه ناآگاهانه نسبت به آن تصمیم بگیرد، خللی در حق متهم برای درخواست اعاده دادرسی وارد نمی‌کند، زیرا هدف، رفع خطای قاضی است، نه خطایی که متهم، مرتکب شده‌است. ابهام دیگر در همین زمینه آن است که صرف ارائه دلیل به دادگاه کفایت می‌کند یا باید آن دلیل مورد مناقشه نیز قرار گرفته باشد؟ استثنایی بودن اعاده دادرسی بیانگر آن است که صرف ارائه دلیل به دادگاه برای جدید نبودن آن کفایت می‌کند؛ زیرا در هر صورت، دادگاه نسبت به آن آگاهی داشته و بی‌توجهی کرده‌است، اما عدالت می‌گوید که برائت انسانی بیگناه را نباید فدای لجاجت قاضی و بی‌اعتنایی وی نسبت به دلیل بیگناهی کرد.

شرط دیگری که به صراحت در قسمت ذیل بند ۵ ماده ۲۷۲ بیان شده آن است که دلیل جدید، قابلیت اثبات بیگناهی محکوم علیه را داشته باشد و برائت، معنای خاصی دارد که شامل تخفیف مجازات نمی‌شود؛ یعنی اگر دلیل جدید موجب تخفیف مجازات محکوم علیه گردد سبب اعاده دادرسی نخواهد شد. طبیعی است که برای پذیرش درخواست اعاده دادرسی باید این قابلیت مورد بررسی قرار گیرد و قابلیت اثبات‌کنندگی باید یقینی باشد یا موجب ظن قوی شود؛ اما همان‌گونه که گفته شد اگر دلیل جدید موجب تردید در بیگناهی محکوم علیه شود گروهی با استظهار از قاعده تفسیر شک به نفع متهم، آن را برای پذیرش درخواست اعاده دادرسی کافی می‌دانند و این سخن با عدالت‌گرایی نیز همسویی دارد.

هفتم) هفتمین جهت اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی کیفری، در بند هفتم ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. چنین بیان شده است: «در صورتی که قانون لاحق مبتنی بر تخفیف نسبت به قانون سابق باشد که در این صورت پس از اعاده دادرسی، مجازات جدید نباید از مجازات قبلی شدیدتر باشد». جهات اعاده دادرسی معمولاً راجع به وقایع مادی است و امری که مربوط به قانون است نباید مجوز اعاده دادرسی باشد. مثلاً اگر قبلاً تفسیری از قانون به عمل آمده و حکم بر مبنای همان تفسیر صادر گردیده و بعد از صدور حکم قطعی، تفسیر جدیدی صورت گیرد که با تفسیر سابق مغایرت دارد، نباید آن را از موجبات اعاده دادرسی قرار داد [۲۲، ص ۴۴۱]. اصلاح و تعدیل قانون نیز از همین دست است؛ هرچند اصلاح قانون موجب سلب وصف کیفری از قانون یا تخفیف مجازات باشد، زیرا نهاد اعاده دادرسی به منظور رفع خطاهای مادی، وضع گردیده است و تعدیل قانون به معنای خطای در حکم نیست. اصلاح خطای قانونی که در احکام صورت می‌گیرد از طریق تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی امکان دارد و بنابراین، بند هفتم ماده ۲۷۲ که این جهت را جزء جهات اعاده دادرسی قرار داده، قابل ایراد است.

بند دوم ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی، مقرراتی شبیه مقررات مذکور در بند ۷ ماده ۲۷۲ را بیان کرده است: «اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق تخفیف یابد محکوم علیه می‌تواند تقاضای تخفیف مجازات تعیین شده را بنماید و در این صورت، دادگاه صادرکننده حکم و یا دادگاه جانشین با لحاظ قانون لاحق مجازات قبلی را تخفیف خواهد داد». در مورد رابطه این دو مصوبه، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. یک دیدگاه آن است که قانون مجازات اسلامی مقررات ماهوی و قانون آیین دادرسی کیفری نحوه اجرای آن را بیان می‌کند



[۲۳، ص ۴۴]. دیدگاه دیگر آن است که ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری که قانونی متأخر است، ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی را نسخ کرده است [۲۴، ص ۴۴]. دیدگاه دیگری نیز بر آن است که موضوع این دو مصوبه، متفاوت است و محکوم علیه حق دارد یکی از این دو راه را انتخاب کند و طبیعتاً استفاده از مقررات ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی برای او آسانتر است، زیرا تشریفات پیچیده‌ای ندارد [۲۵، ص ۴۴].

هشتم) قانونگذار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۴، ماده ۱۸ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب را که یک مرتبه در سال ۱۳۸۱ اصلاح کرده بود، بار دیگر مورد اصلاح قرار داد و مخالفت بین رأی با شرع را نیز به عنوان یکی دیگر از جهات اعاده دادرسی پیش‌بینی کرد. در اصلاحات سال ۱۳۸۱ مرجع تشخیص و احراز جهات اعاده دادرسی، شعب تشخیص دیوان عالی کشور قرار داده شد، بدون اینکه در جهات اعاده دادرسی تغییری داده شود؛ اما در اصلاحات سال ۱۳۸۵ ضمن انحلال شعب تشخیص دیوان عالی کشور، یک جهت دیگر نیز به جهات اعاده دادرسی اضافه گردید و آن «مخالفت رأی با شرع» است. بخشی از ماده ۱۸ اصلاحی، جهت یاد شده را چنین بیان کرده است: «... آرای قطعی دادگاههای عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده، قابل رسیدگی مجدد نیست، مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضاییه خلاف بئین شرع باشد که در این صورت، این تشخیص به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود». این بخش از ماده ۱۸ صرف نظر از ابهاماتی که دارد با قواعد و مقررات اعاده دادرسی سازگار نیست؛ از جمله اینکه در اینجا دلیل جدیدی پیدا نمی‌شود، بلکه موافقت یا مخالفت رأی با شرع در مراحل دادرسی نیز محرز بوده و موضوع جدیدی حادث نشده است. در اعاده دادرسی باید نفع محکوم علیه را در نظر گرفت و اعاده دادرسی، حقی برای او است، اما مخالفت با شرع، راهی برای صیانت از شرع و قانون است و از این جهت شباهت آن با فرجامخواهی بیشتر از شباهت با اعاده دادرسی است. درخواست اعاده دادرسی نیازی به طرح دعوا ندارد، بلکه رئیس قوه قضاییه اعاده دادرسی را مطابق مقررات قانونی تجویز می‌کند. درخواست اعاده دادرسی، نیازی به پرداخت هزینه دادرسی ندارد و معلوم نیست که اگر دیوان عالی کشور یا شعبه همعرض دادگاه صادرکننده رأی، آن رأی را بر

خلاف نظر رئیس قوه قضاییه، خلاف شرع نداند آیا حق دارد نظر خود را اعلام کند یا موظف است از نظر رئیس قوه قضاییه تبعیت کند و... بحث تفصیلی در خصوص این جهت اعاده-دادرسی، نیازمند تحقیقات جداگانه و مفصلی است که در این مقاله نمی‌گنجد، به‌ویژه که مقررات مذکور در ماده ۱۸ یادشده و آیین‌نامه آن در حقیقت، تابع مقررات اعاده دادرسی نیست و اجرای مقررات عمومی اعاده دادرسی که در قانون آیین دادرسی بیان گردیده، تردیدهای فراوانی را به وجود آورده است.

۳- اشخاصی که حق درخواست اعاده دادرسی دارند

ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ اشخاصی را که حق درخواست اعاده دادرسی دارند بدین شرح برشمرده است: «(۱) محکوم‌علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه، همسر و وراث قانونی و وصی او؛ (۲) دادستان کل کشور؛ (۳) رئیس حوزه قضایی». اشخاصی که در این ماده بیان شده جنبه حصری دارند و این افراد نسبت به اشخاصی که حق تجدیدنظرخواهی دارند توسعه یافته‌اند و حتی فوت محکوم‌علیه نیز خللی در این حق به وجود نمی‌آورد؛ زیرا فوت وی، حکم قطعی را بی اثر نمی‌سازد و آثار رسواکنندگی آن باقی است و ورثه، وارثان این رسوایی هستند و باید چاره‌ای اندیشید تا آنان هم بتوانند غبار رسوایی را از چهره خود و خانواده‌شان بزدایند؛ اما چنانچه فوت متهم قبل از قطعیت رأی رخ داده باشد، حق درخواست اعاده دادرسی به وجود نمی‌آید، زیرا عدم استفاده متوفی از راههای قانونی برای بی اثر کردن حکم، اماره پذیرش محکومیت است. اثبات فوت محکوم‌علیه آسان است، اما اثبات غیبت وی نیاز به رسیدگی قضایی و صدور حکم دارد. اشخاصی که در این ماده به صورت حصری بیان شده‌اند اصولاً زمانی حق درخواست اعاده دادرسی دارند که نفعی داشته باشند و این شرط گرچه به صراحت بیان نشده است، اما جزء قواعد عمومی است و شرط اساسی هر دعوایی است.

در مواردی که دو حکم محکومیت وجود داشته باشد یا دو نفر به موجب یک حکم، محکوم شده باشند درخواست اعاده دادرسی از سوی یکی از آنها کافی است و او اصولاً شخصی خواهد بود که اعاده دادرسی موجب برائت وی می‌شود؛ اما اگر محکوم‌علیه دیگر این درخواست



را بکند، ذینفع نبودن وی مانعی برای قبول درخواست او نخواهد بود و برائت متهم در درجه‌ای از اهمیت است که نیازی به درخواست وی هم ندارد.^۱

تبصره دوم ماده ۱۸ اصلاحی یادشده، اشخاصی را که حق درخواست اعاده دادرسی به دلیل مخالفت بین رأی با شرع دارند را بدین صورت بیان کرده است:

«چنانچه دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و رؤسای کل دادگستری استانها مواردی را خلاف بین شرع تشخیص دهند مراتب را به رئیس قوه قضاییه اعلام خواهند نمود». رئیس قوه قضاییه در آیین نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸، مقررات تفصیلی نحوه درخواست را بیان کرده است. برای اجرای این امر در دادگستریهای مراکز استانها و دادستانی کل کشور و سازمان قضایی نیروهای مسلح، دبیرخانه هایی وجود دارد که از تعدادی قاضی تشکیل می شود و این قضات درخواستها را بررسی کرده، نتیجه را با اظهار نظر به حوزه نظارت قضایی قوه قضاییه ارسال می دارند.

واژه «محکوم علیه» شامل شاکی ای هم می شود که شکایت وی رد شده؛ اما در اینجا منظور متهمی است که به تحمل مجازات محکوم گردیده است.

۴- نحوه درخواست اعاده دادرسی

ماده ۲۷۴ ق. آ. د. ک. نحوه درخواست اعاده دادرسی را چنین بیان کرده است: «تقاضای اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم می شود. مرجع یادشده پس از احراز انطباق با یکی از موارد مندرج در ماده ۲۷۲ رسیدگی مجدد را به دادگاه همعرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می نماید». تبصره ۵ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، شعبه های تشخیص دیوان عالی کشور را مرجع رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی قرار داده بود که در حال حاضر، با توجه به حذف این شعبه ها، مجدداً مقررات قبلی اعمال می گردد. به رغم اینکه اکثر قوانین، مانند قانون فرانسه، مراحل دشواری را برای اعاده دادرسی پیش بینی کرده و تقدیم بدوی درخواست به وزیر دادگستری و سپس دیوان عالی کشور را الزامی دانسته اند تا

۱. ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری.

خداشه‌ای به اعتبار آرای محاکم وارد نشود، عده‌ای اعتقاد دارند که مرجع درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام کیفری نیز مانند احکام حقوقی باید دادگاه صادرکننده رأی باشد و دیوان عالی کشور یک مرجع اضافی است و شأن آن هم از رسیدگی به چنین درخواستی اجل است [۲۶، ص ۶۰]. ماده ۲۷۴ شرطی برای نحوه درخواست اعاده دادرسی بیان نکرده و بنابراین می‌توان آن را به صورت عادی درخواست کرد، اما دلایلی که حق درخواست را مدلل می‌سازد باید ضمیمه درخواست شود؛ زیرا گرچه فقدان این دلایل موجب عدم پذیرش درخواست نمی‌شود، اما برای ارجاع پرونده به دادگاه همعرض باید این موارد برای شعبه دیوان عالی کشور احراز گردد. همچنین برای درخواست اعاده دادرسی، زمانی تعیین نشده‌است و بنابراین در هر زمان می‌توان آن را درخواست کرد و گذشت زمان خللی در آن وارد نمی‌کند. قانونگذار فرانسوی هم ابتدا مهلت تعیین کرده بود، اما بعداً از نظر خود عدول کرد؛ زیرا واقعی بودن حکم کیفری، یک حق نیست، بلکه مربوط به نظم عمومی است و جامعه همواره مدیون کسی است که بیگناه، محکوم شده‌است و در هر زمان باید بتواند دین خود را ادا کند. درخواست اعاده دادرسی باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود و بنابراین نمی‌توان آن را به دادگاه صادرکننده رأی یا مرجع دیگری داد و آن مراجع هم تکلیفی برای ارسال آن به دیوان عالی کشور ندارند. در ماده ۶۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه پیش‌بینی شده‌است که درخواست اعاده دادرسی به وزیر دادگستری داده می‌شود و او با کمیته‌ای که از پنج نفر تشکیل شده مشورت می‌کند؛ اما در حقوق ما تصمیم با شعبه دیوان عالی کشور است و رأی، مبنی بر پذیرش یا رد درخواست، قطعی است.

دیوان عالی کشور باید بررسی کند که متقاضی اعاده دادرسی، جزء اشخاص مذکور در قانون است یا خیر، نفعی در این درخواست دارد یا نه، جهات اعاده دادرسی فراهم است یا خیر؟ اگر همه این شرایط فراهم بود درخواست اعاده دادرسی پذیرفته و در غیر این صورت رد می‌شود. رد درخواست اعاده دادرسی قابل اعتراض نیست، اما اگر دلیل جدیدی پیدا شود می‌توان درخواست را تجدید کرد، همان‌گونه که تجدید درخواست به استناد جهات دیگر نیز امکان دارد.

مرجع صادرکننده حکم قطعی در مواردی که دادگاه بدوی رأی قطعی صادر می‌کند یا دادگاه تجدیدنظر، رأی دادگاه بدوی را نقض کرده و رأی دیگری صادر می‌کند، به ترتیب، دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر است، اما در مواردی که دادگاه تجدیدنظر، رأی دادگاه بدوی



را عیناً تأیید می‌کند، اختلاف نظر وجود دارد و براساس ملاک رأی وحدت رویه شماره ۵۸۳-۷۲/۷/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، دادگاه تجدیدنظر را باید دادگاه صادرکننده حکم قطعی دانست. در مورد درخواست اعاده دادرسی به استناد خلاف بین شرع بودن که نهایتاً باید به تأیید رئیس قوه قضاییه برسد مقررات خاصی در قانون اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ و آیین‌نامه اجرایی آن پیش‌بینی شده‌است که باید مورد توجه قرار گیرد. در تبصره ۲ ماده واحده، سه مرجع برای اعلام موارد خلاف بین شرع به رئیس قوه قضاییه بدین شرح پیش‌بینی شده‌است: «چنانچه دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و رؤسای کل دادگستری استانها مواردی را خلاف بین شرع تشخیص دهند مراتب را به رئیس قوه قضاییه اعلام خواهند نمود». نحوه اطلاع این مراجع و رسیدگی به درخواستها و اعلام مراتب به رئیس قوه قضاییه به تفصیل در آیین‌نامه اجرایی قانون پیش‌بینی شده‌است.

۵- آثار مترتب بر اعاده دادرسی

پذیرش درخواست اعاده دادرسی و نقض حکم، آثاری دارد که برخی از آنها در قانون به صراحت بیان شده و برخی دیگر را باید از قواعد عمومی به دست آورد. حق مطالبه ضرر و زیان به خاطر محکومیت قبلی، اثری است که از قواعد عمومی به دست می‌آید و این، یکی از فروع عطف به گذشته شدن مقررات اعاده دادرسی کیفری است. انتشار حکم برائت در روزنامه رسمی، اثری است که در قوانین خارجی بیان شده‌است [۲۷، ص ۴۶۹]. در این قسمت به بررسی مهمترین آثار اعاده دادرسی می‌پردازیم:

۵-۱- اثر درخواست اعاده دادرسی بر اجرای حکم

قبول درخواست اعاده دادرسی، اجرای حکم را متوقف می‌سازد و این اثر، مخصوص احکامی است که هنوز اجرا نشده یا در حال اجراست؛ اما در مورد احکامی که اجرا شده‌اند سالبه به انتفای موضوع است. ماده ۲۷۵ ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ این اثر را چنین بیان کرده‌است: «رأی دیوان عالی کشور در خصوص پذیرش اعاده دادرسی، اجرای حکم را در صورت عدم اجرا تا اعاده دادرسی و صدور حکم مجدد به تعویق خواهد انداخت، لکن به منظور جلوگیری از فرار یا

مخفی شدن محکوم علیه، چنانچه تأمین متناسب از متهم اخذ نشده باشد یا تأمین مأخوذ منتفی شده باشد تأمین لازم اخذ می شود. تبصره: مرجع صدور قرار تأمین، دادگاهی است که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می نماید». به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۸۳ - ۶۹/۸/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی دیوان عالی کشور مبنی بر پذیرش درخواست اعاده دادرسی، به معنای نقض حکم نیست، بلکه نقض حکم برعهده دادگاه همعرض است که پس از رسیدگی ماهوی صورت می گیرد. دادگاهی که رسیدگی مجدد می کند، همعرض دادگاه صادرکننده حکم قبلی است؛ اما همان دادگاه نیست و نحوه رسیدگی این دادگاه، تابع مقررات عمومی رسیدگی به دعاوی است. بنابراین باید وقت رسیدگی تعیین شود و طرفین دعوت شوند و به دلایل آنها رسیدگی شود. به نظر، شعبه همعرض از سوی دیوان عالی کشور تعیین می شود، اما تعیین آن از سوی رئیس حوزه قضایی با قواعد حقوقی سازگارتر است. حکمی که دادگاه همعرض صادر می کند باید مبنی بر براءة یا تخفیف مجازات باشد و نمی توان حکم قبلی را تشدید کرد؛ زیرا اعاده دادرسی نباید وضعیت محکوم علیه را بدتر از وضعیت قبلی سازد [۲۸، ص ۶۹].

۵-۲- اعمال تخفیفات نسبت به محکوم علیه

ماده ۲۷۶ ق.آ.د.ک. در مورد رسیدگی دادگاه همعرض چنین می گوید: «پس از شروع به محاکمه ثانوی هرگاه دلایلی که محکوم علیه اقامه می نماید قوی باشد آثار و تبعات حکم اولی، فوری متوقف و تخفیف لازم نسبت به حال محکوم علیه مجری می شود، ولی تخفیف یادشده نباید باعث فرار محکوم علیه از محاکمه یا مخفی شدن او بشود». توقف آثار و تبعات حکم اولی به معنای نقض آن حکم نیست، زیرا نقض حکم پس از رسیدگی صورت می گیرد، بلکه منظور آن است که مثلاً اگر متهم در بازداشت به سر می برد آزاد شود یا قرار تأمین، تبدیل به قرار خفیفتری شود. از ظاهر این ماده چنین استنباط می شود که براءة محکوم، جز از طریق تشکیل جلسه و رسیدگی امکان ندارد؛ اما با توجه به اینکه رسیدگی دادگاه همعرض تابع مقررات همان مرحله است، بنابراین، چنانچه دادگاه احراز کند که عمل انتسابی، جرم نیست یا به جهت دیگری نمی توان دعوا را تعقیب کرد نیازی به تشکیل جلسه نخواهد بود.

در قوانین خارجی، حالاتی پیش‌بینی شده‌است که دیوان عالی کشور، دعوا را به دادگاه همعرض ارجاع نمی‌دهد، بلکه خودش رسیدگی می‌کند؛ مانند اینکه محکوم‌علیه فوت کرده یا مجنون شده باشد یا مسوولیت کیفری نداشته باشد یا دعوا مشمول مرور زمان شده باشد.

۳-۵- اثر ابطال حکم سابق

هرگاه دادگاه همعرض پس از رسیدگی ماهوی، پی به اشتباه بودن حکم قبلی ببرد و آن را لغو کند، مانند آن است که حکمی صادر نشده باشد. بنابراین، مجازات اجرا نمی‌شود و اگر جزای نقدی اخذ شده باشد مسترد می‌گردد و حکم جدیدی مبنی بر برائت صادر می‌شود و حتی ممکن است این تصمیم، در قالب قرار موقوفی یا منع تعقیب باشد. در قوانین خارجی پیش‌بینی شده‌است که حکم برائت، آگهی می‌شود و به محکوم خسارت هم پرداخت می‌گردد (ماده ۶۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه). تعیین میزان خسارت که شامل خسارتهای مادی و معنوی و هزینه‌های دادرسی می‌شود بر اساس نظر دادگاه است [۲۹، ص ۶۶۶].

۴-۵- اثر انتقالی

رسیدگی دیوان عالی کشور به درخواست اعاده دادرسی، یک رسیدگی شکلی است و چنانچه این مرجع پس از رسیدگی احراز کند که درخواست یاد شده قابل رسیدگی مجدد است، آن را به دادگاه همعرض ارجاع می‌دهد تا آن دادگاه وارد رسیدگی ماهوی شود و اصطلاحاً گفته می‌شود که دعوا به آن مرجع انتقال می‌یابد و این اثر را «اثر انتقالی» گویند و زمانی که دعوا عیناً به مرجع مزبور احاله داده شد آن مرجع همچون سایر دعاوی، وارد رسیدگی می‌شود و هر اقدامی را که لازم باشد انجام می‌دهد [۳۰، ص ۵۶۳].

۶- نتیجه‌گیری

اعاده دادرسی که در تعارض و مقابله با قاعده اعتبار امر مختومه قرار دارد، یکی از راههای فوق‌العاده و استثنایی برای جبران اشتباهات قضایی است که مدت و شکل خاصی برای درخواست آن پیش‌بینی نشده‌است. جهات اعاده دادرسی جنبه حصری دارد و قانونگذار ما بر

خلاف قوانین خارجی، دامنه آن را توسعه داده است، در حالی که می توانست اکثر جهات را در قالب جهت پنجم قرار دهد؛ زیرا مبنای همه این جهات، خطا بودن حکم سابق است و این خطا هم باید مربوط به واقعه مادی باشد و خطای قضایی معمولاً از طریق فرجامخواهی جبران می شود، اما قانونگذار ما جبران خطاهای قضایی از طریق اعاده دادرسی را نیز تجویز کرده است. اعاده دادرسی گرچه تعرض به قاعده اعتبار احکام دادگاهها است، اما عدالت و مصلحت افراد، این تعرض را توجیه می کند؛ هرچند در استفاده از آن باید جانب احتیاط را برگزید. در نظام حقوقی ما استفاده از این نهاد برای نقض احکام راجع به مجازاتهای کم اهمیت نیز اجازه داده شده است که ایرادی دیگر بر مقررات راجع به اعاده دادرسی است. اعاده دادرسی حق افراد است و بنابراین، مربوط به نظم عمومی نیست؛ اما دیدیم که قانونگذار ما در سال ۱۳۸۵، صبغه عمومی نیز به آن داد و اعاده دادرسی به عنوان راهی برای جلوگیری از تعرض به مسلمات فقهی مورد استفاده قرار گرفت، هر چند احتساب این مورد به عنوان جهات اعاده دادرسی بدون ایراد نیست و باید آن را نهادی مستقل به حساب آورد. در قانون ما در باب اعلام حکم برائت و پرداخت خسارت ناشی از خطای قضایی و بسیاری احکام دیگر، مقرراتی پیش بینی نشده است و در این خصوص باید به سراغ قواعد عمومی رفت و بهتر است که قانونگذار مقررات خاصی را در این زمینه ها وضع کند. اعاده دادرسی در مورد همه احکام اجرا می شود و اصولاً عمومی یا اختصاصی بودن دادگاه و بدوی یا عالی بودن آن نیز نباید تأثیری داشته باشد. تصمیمی که مورد اعاده دادرسی قرار می گیرد باید در قالب حکم قطعی بوده، مبنی بر محکومیت باشد. بنابراین، قرارهای کیفری، هر چند اعتبار امر مختوم داشته باشند قابل اعاده دادرسی نیستند. دلایل جدید هم باید بی اعتباری حکم را مدلل ساخته یا حداقل مورد تردید قرار دهند.

۷- منابع

- [1] Stefani, G, Levasseur, G, Bouloc B, *Procedure penale*, 19eme Ed, dalloz; Paris, 2004.
- [۲] عبد الستار، فوزیه؛ شرح قانون الاجرائات الجنائیه؛ دارالنهضة العربیه، القاہرہ، ۱۹۸۶.
- [۳] رمسیس، بہنام؛ الاجرائات الجنائیه تاصیلا و تحلیلا؛ ج ۲، منشاه المعرف، الاسکندریہ، ۱۹۷۸.

- [٤] صبحی، نجم؛ قانون اصول المحاکمات الجزائیه؛ المكتبه القانونیه، ٢٠٠٠.
- [٥] غالی الذهبی، ادوار؛ اعاده النظر فی الاحکام الجنائیه؛ بی جا، ١٩٨٦.
- [٦] القللی، محمد مصطفی؛ اصول قانون تحقیق الجنایات؛ مكتبه عبدالله وهبه، القاہرہ، ١٩٤٢.
- [٧] نبیل شدید، الفاضل رعد؛ الدفوع الشکلیه فی قانون اصول المحاکمات الجزائیه؛ دراسه مقارنه، ج ٢، المؤسسہ الحدیثه للکتاب، بیروت، ٢٠٠٥.
- [٨] نظام توفیق المجالی؛ قرار منع المحاکمه دراسه مقارنه؛ الدار العلمیه للنشر و التوزیع و دار الثقافه للنشر و التوزیع، عمان، ٢٠٠٣.
- [٩] کامل السعید؛ شرح قانون اصول المحاکمات الجزائیه؛ دارالثقافه، عمان، ٢٠٠١.
- [١٠] العربی، علی زکی؛ المبادئ الاساسیه للاجراءات الجنائیه؛ ج ١، مطبعه لجنه التألیف و الترجمه و النشر، القاہرہ، ١٩٥١.
- [١١] رؤوف عبید؛ مبادئ الاجرائات الجنائیه فی قانون المصری؛ دارالجيل للطباعه، ٢٠٠٠.
- [١٢] المرصفاوی، حسن صادق؛ المرصفاوی فی اصول الاجرائات الجنائیه؛ منشاه المعاف، الاسکندریه، ١٩٨٢.
- [١٣] نمور، محمد سعید؛ دراسات فی فقه القانون الجنائی؛ دارالثقافه للنشر و التوزیع، عمان، ٢٠٠٤.
- [١٤] محمود محمود مصطفی؛ شرح قانون الاجرائات الجنائیه؛ مطبعه جامعه القاہرہ، مصر، ١٩٧٦.
- [١٥] فتحی سرور، احمد؛ الوجیز فی قانون الاجرائات الجنائیه؛ دارالنهضه العربیہ، القاہرہ، ١٩٨٢.
- [١٦] عبد المنعم، سلیمان؛ اصول الاجرائات الجنائیه؛ ج ٢، منشورات الطلی الحقوقیہ، ٢٠٠٥.
- [١٧] عمر فخری عبدالرزاق الحدیثی؛ حق المتهم فی محاکمه عادلہ؛ دارالثقافه، عمان، ٢٠٠٥.
- [١٨] علی محمد جعفر؛ شرح قانون اصول المحاکمات الجزائیه؛ مجد، بیروت، ٢٠٠٤.
- [١٩] البغال، حسن؛ طرق الطعن فی التشریع الجنائی و اشکالات التنفيذ فقہا و قضائاً؛ عالم الکتب، القاہرہ، ١٩٦٢.
- [٢٠] نجیب حسنی، محمود؛ شرح قانون الاجرائات الجنائیه؛ دارالنهضه العربیہ، القاہرہ، ١٩٨٨.
- [٢١] حکم شمارہ ١١٤٦-١٣١٦/٥/٢٤-شعبه ٢ و ١١٨-١٣١٦/١/١٣ و ٢٧٢١-١٣١٦/١٢/٢٥ شعبه ٢ و ١٨-١٣٢١/١/٢٩-شعبه ٢ دیوان عالی کشور (مجموعه متین).
- [٢٢] زراعت، عباس؛ قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی؛ انتشارات ققنوس، ١٣٨٤.

- [۲۳] موریس نخله و روحی البعلبکی و صلاح مطر؛ القاموس القانونیه الثلاثه؛ منشورات الحلبي الحقوقیه، ۲۰۰۲.
- [۲۴] نظریه مشورتی شماره ۷/۹۰۵۹-۱۲/۸-۱۳۷۸ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- [۲۵] یاوری، فتح ا...؛ اعاده دادرسی از احکام کیفری؛ مجله کانون وکلای ش ۱۰، ۱۳۷۵.
- [۲۶] طه زاکي صافی؛ الاتجاهات الحديثه للمحاكمات الجزائیه؛ مجد، بیروت، ۲۰۰۳.
- [۲۷] مجموعه نشستهای قضایی، مسائل قانون آیین دادرسی کیفری، معاونت آموزش قوه قضاییه، ج ۳، ۱۳۸۲.
- [۲۸] زراعت، عباس؛ اصول آیین دادرسی کیفری؛ انتشارات مجد، ۱۳۸۲.
- [۲۹] محمد سعید، نور؛ اصول الاجرائات الجنائیه؛ دارالثقافه، ۲۰۰۵.
- [۳۰] صبحی نجم، محمد؛ الوجیز فی قانون اصول المحاکمات الجزائیه؛ دارالثقافه، ۲۰۰۶.